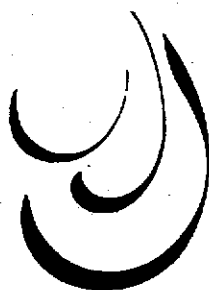


مقایسه بین شعر سعدی و حافظ



از : ادیب طوسی

موضوع این مقاله مقایسه بین شعر سعدی و حافظ است ولی مقدمتاً باید یادآور شوم که در هر مقایسه شعری شرایطی لازم است و حداقل این شرایط این است که :

اولاً دو شعر از حیث موضوع یکی باشند و مثلاً یک شعر داستانی با یک شعر غنائی مقایسه نشود.

ثانیاً بمد از رعایت تناسب موضوع باید دو شعر از حیث وزن یکی باشند زیرا بعضی اوزان برای مقاصد وصفی و شرح ماجراهای عشقی از بعضی اوزان دیگر مناسبترند و بملاوه در بعضی اوزان یکنوع خوش آهنگی وجود دارد که ذهن شنونده را بخود متوجه ساخته و از قضاوت در موضوع شعر منحرف میسازد .

در مرحله سوم بنظر بنده مثلاً باید دو شعر غنائی هم وزن را برای مقایسه برگزینیم که از حیث قافیه و ردیف نیز یکسان باشند چه این مطلب به ثبوت رسیده که بعضی قوافی و ردیفها از بعضی دیگر بگوش خوش آیندترند و موجب انحراف ذهن از قضاوت صحیح میشوند .

نکته چهارم که باید رعایت شود یکی بودن زبان دو شعر است بدین معنی که مثلاً هر دو در سبک خراسانی یا عراقی یا هندی باشند زیرا فاصله زمانی بمرور زمان اثراتی در زبان میگذارد که موجب تغییر لغات و تعبیرات و طرز جمله بندی میگردد بنابراین نمیشود يك غزل رودکی را با يك غزل سعدی یا حافظ مقایسه نمود. و به نتیجه صحیح قضاوت اعتماد پیدا کرد.

از این شرائط که بگذریم مسئله مقایسه کننده پیش میآید که باید صالح برای این کار باشد بنابراین ممکن است قضاوت نویسنده درباره شعر سعدی و حافظ قدری گستاخانه تلقی شود اما میتوانم این مسئله را اینطور توجیه کنم که مقصود از مقایسه مطالبه‌های اجمالی در آثار این دو شاعر بزرگ است مخصوصاً که شناخت زیبایی و هنر ربطی به هنرمند بودن ندارد.

و نیز باید یاد آور شوم که سعدی در تمام انواع سخن استادی بزرگ است چنانکه گفته.

در حدیث من و حسن تو نیافزاید کس

حد همین بود سخن گوئی و زیبایی را

بعلاوه از حیث زمان بر حافظ حق تقدم دارد و استادی او در سخن تا حدی است که توانسته زبان فارسی را تحت سیطره و نفوذ خود متوقف کند تا جایی که پس از ۱۰۰ سال حافظ با همان زبان سخن گفته و حتی امروزه ما نیز به همان زبان سعدی سخن میگوئیم با این سابقه اگر فرضاً در مقایسه گفته حافظ بچربد چیزی از عظمت قدر و استادی سعدی نخواهد گاست چه خود حافظ هم به استادی سعدی در غزل اعتراف دارد.

استاد غزل سعدی نزد همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز غزل خواجو

اینک برای سنجش بذکر دو سه نمونه هموزن و هم قافیه از این دو

استاد میپردازیم :

سعدی: کس این کند که دل از یار خویش بردارد

مگر کسیکه دل از سنگ سخت تر دارد

که گفت من خبیری دارم از حقیقت عشق
 دروغ گفت که از خـ ویشتن خبیر دارد
حافظ: کسیکه حسن خط دوست در نظر دارد
 محققست کسـه او حاصل بـصر دارد
 ز زهد خشک ملولم کجـ است باده ناب
 که بوی بـاده مدام دماغ تر دارد

سعدی: من از آن روز که در بند توام آزادم
 پادشاهم که بدست تو اسیر افتادم
 مینماید که جفای فلک از دامن من
 دست کوتاه نکند تا نکند بنیادم
حافظ: فاش میگویم و از گفته خود دلشادم
 بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
 کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
 یارب از مادر گیتی بیچه طالع زادم

سعدی: يك امشبى که در آغوش شاهد شکر
 گرم چو عسود بر آتش نهند غم نخورم
 به بند يك نفس ای آسمان دریچه صبح
 بر آفتاب که امشب خوش است با قمرم
حافظ: تو هم چو صبحی و من شمع خلوت سحر
 تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
 چنین که در دل من داغ زلف سرکش توست
 بنفشه زار شود تـربتم چو در گذرم

غزلهای بسیار در دیوان حافظ میتوان یافت که استقبال از سعدی است
 و ما بهمین سه نمونه اکتفا کردیم ولی برای مقایسه لازم بود غزلهای این دو

استاد از اول تا آخر مورد مطالعه قرار گیرد و من این کار کرده‌ام و به اجمال درباره غزل این دو استاد در موارد زیر بمقایسه میپردازم. از نظر وزن و قافیه - از نظر لفظ - از لحاظ معنی - از لحاظ شیوه بیان - از لحاظ مضمون.

اول - از نظر وزن و قافیه :

(۱) - وزن - دیوان حافظ در حدود ۵۰۰ غزل دارد که در ۳۶ وزن از چند بحر متناسب با غزل سروده شده و اکثراً در وزن رمل سالم و مخبون و مجتث و مضارع مقصوریا ممدود یا هزج است.

در طبیعات و قسمتی از بدایع سعدی تا ۵۰۰ غزل نیز ۳۷ وزن از چند بحر متناسب دیده میشود با این تفاوت که سعدی در هر وزن چندین غزل دارد و بعلاوه گاهی به اوزانی برمیخوریم که برای غزل چندان مطلوب نیست مانند این شعر:

ای مرهم ریش و راحت جانم چندان بمفارفت مرنجانم
که در وزن هزج اخرج مقبوض مسدس است و برای قصیده مناسب است.
نکته دیگر که قابل ذکر است اینکه در اشعار سعدی اوزان چندی دیده میشود که در اشعار حافظ بکار نرفته و نمونه آن همان وزن فوق الذکر است.
حافظ هم بنوبه خود وزنی بکار برده که در شعر سعدی نیست مانند این شعر که در وزن متقارب ائلم است :

گر تیغ یار در کوی آن ماه

گردد نهادیم الحکم لله

۲- قافیه - از حیث قافیه و ردیف نیز فرقی میان اشعار سعدی و حافظ وجود دارد بدین معنی که از ۱۰۰ غزل حافظ تقریباً ۹۶ غزل مردف است و غالباً ردیفها دو و سه هجائی است در حالی که از ۱۰۰ غزل سعدی تقریباً ۳۱ غزل مردف است و غالباً ردیفها یک هجائی و دو هجائی می باشند .

این تفاوت نشان میدهد که حافظ باوزان خوش آهنگ و ردیفهای گوش نواز علاقه مخصوصی داشته و شاید بهمین جهت در زمان خود او غزل هایش میان توده های مردم گل میکرده که گفته است :

بشعر حافظ شیراز میرقصند و مینازند

سینه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

دوم - از نظر لفظ - از نظر لفظ باید گفت هر دو استاد دارای جمله بندی های منسجم و فصیح میباشند اما سمدی که ۱۰۰ سال قبل از حافظ میزیسته گاهی شعرش دارای بعضی ترکیبهای کهنه تراست مانند ترکیب (بر کردن) بمعنی باز کردن در شعر زیر:

من نیز چشم از خواب خوش برمی نکردم پیش از این

روز فراق دوستان شب خوش بگفتم خواب را

یا بر کردن بمعنی «روشن کردن» «شمعی به پیش روی تو گفتم که بر کنم حاجت بشمع نیست که مهتاب خوشتر است» همچنین پر شکستن بمعنی بی وفائی کردن یا «خوب باز کردن» بمعنی ترك عادت دادن و امثال اینها :

اما اکثراً چنین نیست و جمله بندیهای سمدی در عین پختگی و روانی کاملاً سبکی امروزی دارند مانند این شعر:

هر کسی را هوسی در سروکاری در پیش

من بیچاره گرفتار هوای دل خویش

حافظ هم در این قسمت دست کمی از سمدی ندارد و با اینکه جمله های او دارای ترکیب امروزی است بمللی که خواهیم گفت شعرش برای همه قابل درک نیست .

از نظر لفظی برای مقایسه شعر حافظ و سمدی باید نسبت بموارد ذیل توجه شود :

محل اجزای جمله - ترکیبهای شاعرانه - لغات و عبارات بیگانه - کلمات عامیانه - حشو - حذف - صنایع لفظی :

۱ - محل اجزای جمله - اجزای جمله در شعر حافظ و سمدی غالباً در محل خود قرار دارد ولی گاهی ضرورت اقتضای دارد که محل اجزای جمله تغییر کند و این تغییر تا حدی مجاز است که موجب تعقید لفظی و یا ضعف

تألیف نشود و در شعر سعدی گاهی باین قبیل موارد بر میخوریم مثل
شعر ذیل :

در حلقه کار زارم افکند آن نیزه که حلقه میر بودم
که دارای تعقید است یعنی آن نیزه که برای من حلقه میر بود مرا
در حلقه کار زار افکند و یا اشعار زیر که دارای ضعف تألیف است.

چنانست دوست میدارم که وصلم دل نمیخواهد
کمال دوستی باشد مراد از دوست نگر رفتن

گفته بودیم بخوبیان که نباید نگر است
دل بپرندند ضرورت نگران گردیدم

احوال دو چشم خود بر هم ننهاده
باتو نتوان گفت بخواب شب معنی

من از فراق تو بیچاره سیل میرانم
مثال ابر بهار و تو خیل مینازی
۲ - سعدی ترکیبهای وصفی و اضافی و قیدی بسیار ساخته است
از قبیل :

روز جهان افروز ، صحرای فراغت ، کاروان شك - در زدیا بر تر ،
لقمه از حوصله بیش ، صاحب نظر - دیده بارانی - پر دد آشام - ماه شب کو ماه کله دار
و سرو قبا پوش - فتنه نو ساختند - برو کشیده و غیره :
چون میسر شدی ای در ز دریا بر تر

چون بدست آمدی ای لقمه از حوصله بیش
حافظ نیز در این کار کوشیده ولی تفاوتی که هست خوش آهنگی بگوش
و خیال انگیزی ترکیبهای او از سعدی بیشتر است و در این راه مهارتی عجیب از
خود نشان داده مانند :

چمن آرای جهان ، ازرق پوشان ، پیر میکده ، پیر مغان ، منبجه
باده فروش ، ماه مهر افروز ، گلبانگ عشق ، کرشمه صوفی وش .
از این مزوجه و خرقة نیک در تنگم

بیک کرشمه صوفی وشم قلندر کن

انسان اگر اهل مطالعه باشد وقتی این شعر را می‌خواند بفکر فرو
می‌رود که کرشمه صوفی‌وش چگونه کرشمه‌ای است و اگر هم اهل مطالعه نباشد
باز این ترکیب بگوش‌او خوش آیند است.

۳- بکار بردن کلمات بیگانه - بندرت کلمات مفولی در شعر سعدی دیده
می‌شود مانند یرغوه یاسه و شرعن ، و حافظ نیز کلماتی از قبیل ایغاغ، و ایاغ
و سزلك دارد علاوه بر کلمات تازی معمول در فارسی سعدی و حافظ گاهی
ترکیبهای عربی نیز در شعر خود آورده‌اند:

سعدی - المنة لله که نردیم و بدیدیم

دیدار عزیزان و بسخدمت برسیدیم

حافظ - المنة لله که درمیکده باز است

ز آنرو که مرا بر در اوروی نیاز است

و یا به تضمین عباراتی از قرآن و غیره پرداخته‌اند :

سعدی - مرا گناه خود است ارملاست تو برم

که عشق با دگران بود من ظلوم جهول

حافظ - محتسب خم شکست و من سر او

سن بالسن و الجروح قصاص

و علاوه بر کلمات تازی رایج گاهی در اشعار سعدی بکلماتی از قبیل -

اقاله - تعنت - محلول - جمان - جمام - ذبیان - و غیره بر می‌خوریم که

ناماً نوس است :

جو دانی کز تو چوپانی نیاید

رها کن گوسفندان را بزدیبان

که ذنب عربی بصورت جمع فارسی با عندلیبان قافیه شده.

همین وضعیت در شعر حافظ نیز مشاهده میشود و بکلماتی همچون عفاف ،

معاملی ، مومسوس ، مزوجه ، مزاد ، و امثال اینها بر می‌خوریم که قدرت

عجیب حافظ این کلمات ناماً نوس را برای خواننده ما نوس ساخته :

لب از ترشح می پاك كن برای خدا

که خاطر م بهزاران گنه موسوس شد

۴- بکار بردن کلمات مبتذل - مقصود از کلمات مبتذل کلمات عامیانه

است که در هر زبان میان توده مردم رایج است و شاعران با اینکه غالباً بزبان ادبی شعر میسرایند خواهی نخواهی گاهی این قبیل کلمات عامیانه را در شعر خود میآورند .

سمدی نیز از این قبیل کلمات دارد مانند کلمه شنکه در این شعر :

چو ترك دلبر من شاهی به شنگی نیست

چو زلف پر شکنش حلقه فرنگی نیست

یا بشن در این شعر :

اگر سروی بیلای تو باشد نه چون پشن دلارای تو باشد

حافظ هم کلماتی از قبیل خاکگند از وطنی که عامیانه است در شعر

خود آورده :

خیز و در کاسه زر آب طربناك انداز

پیشتر ز آنکه شود کاسه سر خاکگند از

تصور نشود که در شعر فوق دو جزء کلمه خاک و انداز از هم جداست زیرا

این کار را حافظ در شعر زیر کرده :

بسر سبز تو ای سرو که گر خاک شوم

ناز از سر بنه و سایه بر آن خاک انداز

و اگر هر دو یکنوع خوانده شود ا ابطاء لازم میآید و عیب است .

یا این شعر :

به نیم جون خرم طاق خانقاه و رباط

مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنپیست

۵ - آوردن کلمات زائد که حشو نامیده میشود یکی از معایب شعری

شمرده شده با اینحال گاهی در اشعار سمدی و حافظ نمونه‌ای از حشو دیده

میشود و موجب آن ضرورت شعر است مثلاً این شعر سمدی :

ای که بی دوست بسر مینتوانی که بری
 شاید از محتمل بار گرانش باشی ،
 که «که» در «که بری» زائد است . یا این شعر حافظ :
 عسافیت می طلبید خضا طرم اربگذا رند
 غمزه شوخش و آنظره طرار دیگر
 که «دگر» در آخر شعر زائد بنظر می رسد .
 و چنین بنظر می آید که در اشعار سعدی حشو بیشتر است .
 مثلاً این شعر :

از چه نماید بمن دیدار خویش آند لفر روز

راضیم راضی چنان روی از نمودی گاشکی

یا این شعر :

امروز حالا غرقه ام تا بر کناری او فتم و آنکه حکایت گویمت در ددل غرغابرا
 و نظائر اینها که در شعر سعدی نمونه آن بسیار است ولی در شعر حافظ کمتر و غالباً
 بسورت مترادفات دیده می شود که موجب تنوع و زیبایی بیان او شده .
 ۶- حذف نیز بضرورت شعر یا عدم لزوم در اشعار تاحدی که بمعنی لطمه
 وارد نکنند مجاز است اما گاهی مخل بمعنی و یا موجب ضعف تألیف میشود مثلاً
 این شعر سعدی :

بجای دوست گرت هر چه در جهان بخشند

رضا منده که متاعی بود حقیر از دوست

یعنی از عوض دوست .

یا این شعر :

چون تا مل نکند بار فراق تو کسی

(که) با همه درد دل آسایش جانش باشی

که باید خواند - «که با همه درد دل» .

یا هر که سودای تو دارد چه غم از هر دو جهانش

نگران تو چه اندیشه ز بیم دگرانش

و بنظر بنده این قبیل حذف‌های مخمل در اشعار حافظ کمتر دیده میشود
مانند این شعر :

آنکه به پرشش آمد و فاتحه خواند و میرود

گو نفسی که روح را می‌کنم از پیش روان

۷- صنایع لفظی-طبعاً در شعر سعدی و حافظ صنایع لفظی از قبیل رداللقافیه،

ردالمجز علی الصدر، ردالصدر علی العجز، ردالمطلع و غیره میتوان یافت.

اما سعدی که بیشتر متوجه بیان مقصود است کمتر باین کار توجه دارد و

بنابراین در صنایع زیر حظ حافظ بیشتر است :

تجنیس: سپهر بر شده پرویزی است خون افشان

که ریزه اش سر کسری و تاج و پرویز است

ترجیع :

در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل

هات الصبوح هبوا ایها السکا را

اما در صنعت امانات - حظ سعدی زیادتر است:

چشم بدت دورای بدیع شمایل

ماه من و شمع جمع و میر قبایل

سوم - از لحاظ معنی - از لحاظ معنی جهات زیر مورد نظر است :

صراحت و سادگی بیان - انتخاب اصلح - بکار بردن کلمه در معنی خود -

صنایع معنوی .

۱ - صراحت و سادگی بیان - صراحت و سادگی بیان در شعر سعدی

بعد اعلای خود رسیده و بهمین جهت شعرا را سهل و ممتنع مینامند زیرا

سعدی آنچه می‌خواهد با نهایت سادگی و بدون تکلف ادا میکند. بطوریکه از

آن ساده‌تر و صریح‌تر ممکن نیست :

من بی‌مایه که باشم که خریدار تو باشم

حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم

معدك گاهی بعضی اشعار سعدی اگر تصور تحریفی نرود دارای تعقید است :

ز عقل من عجب آید صوابگویانرا

که دل بدست تودادم خلاف درجاست

یا: یکام دشمن و بیگانه رفت چون نوروز

ز دوستان نشنیدم که آشنائی نیست

یا: هر کسی رازلبت خشک تمنائی هست

من خود این بخت ندارم که زبانم باشد

یا: غرقه در بحر عمیق تو چنان بی خبرم

که مبادا که چه دریام بساحل فکند

یا: دوست تا خواهی بجای ما نکوست

در حسودان او فساد آوارگی

اما بیان حافظ در عین سادگی و صراحت غالباً ساده نیست و درک آن احتیاج به تأمل دارد و آنچه موجب این امر است بنظر بنده مطالب زیر می باشد:

یکی اینکه حافظ اصلاحات عرفانی مخصوص بخود دارد که فهم آن برای مردم عادی مشکل است مثلاً راجع به خواندن بلبل سعدی میگوید :

بلبل بیدل نوائی میزند باد پیمائی هوائی میزند

و حافظ می گوید:

بلبل ز شاخ سرو به گلبنانگ پهلوی

میخواند دوش درس مقامات معنوی

اولی ساده و قابل فهم است ولی فهم شعر دوم بعلت اصطلاح گلبنانگ

پهلوی، و درس مقامات معنوی، مشکل می نماید.

یکی دیگر از موجبات مشکل بودن فهم شعر حافظ تشبیهات و استعارات

اوست زیرا سعدی تشبیه ها و استعاره های حسی و نزدیک به ذهن دارد در حالیکه

بیشتر تشبیه‌ها و استعاره‌های حافظ مضمّن و عقلی است مثلاً این دو شعر را مقایسه کنید :

سعدی - بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس

که بهر حلقه زلف تو گرفتاری هست

سر زلف معشوق بکمندی تشبیه شده که در هر حلقه آن گرفتاری است و همین

مضمون را حافظ بصورت زیر ادا کرده :

خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز

کز این شکار فراوان بدام ما افتد

در این شعر حافظ تصور زلف معشوق را که امری غیر حسی است بشکارچی

تشبیه کرده که شکارهای فراوان بدام او می‌افتد و ملاحظه می‌شود که تاجه حد شعر

اولی از دومی ساده تر است.

مطلب دیگر از موجبات اشکال فهم شعر حافظ ایهام‌هایی است که در شعر

خود بکار می‌برد .

در شعر سعدی بندرت ایهام دیده می‌شود مانند این شعر :

مرا شکر منه و گل مریز در مجلس

میان خسرو و شیرین شکر کجا گنجد

که شکر دوم ایهام دارد بمعشوق خسرو

اما اشعار حافظ پر است از ایهام مثلاً این شعر :

تادل هرزه گرد من رفت بچین زلف او

زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند

که چین زلف بکشور چین ایهام دارد. یا این شعر :

زگریه مردم چشم نشسته در خون است

به بین که در طلبت حال مردمان چون است

که مردمان علاوه بر مردمک چشم به مردم نیز ایهام دارد .

یا این شعر :

مرغ دل باز هوا دار کمان ابروئیست

ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد

که کیبوتر بمرغ دل نیز ایهام دارد .

بطور کلی باید گفت که کمتر شعری از حافظ میتوان یافت که در آن ایهامی لفظی یا معنوی بکار نرفته باشد.

یکی دیگر از موجبات مشکل بودن فهم شعر حافظ اغراق است . البته سعدی نیز در اشعار خود اغراق بکار برده ولی اغراق‌های او نیز بیانی ساده و نزدیک به ذهن ادا شده :
مثلا این شعر :

چشمان تو سحر اولینند تو فتنه آخر الزمانی
چشم معشوق را سحر اولین خوانده و اغراقی ساده است .
و حافظ آنرا بصورت های زیر بیان کرده که باید برای فهم آن تأمل کنیم .

تا سحر چشم یار چه بازی کند که باز

بنیاد بر کـرشمه جادو نهاده ایم

در چشم پر خمار تو پنهان فسون سحر

در زلف بیقرار تو پیدا قرار حسن

کرشمه ای کن و بازار ساحری بشکن

به غمزه رونق ناموس سامری بشکن

که در همه این اشعار سحر بچشم نسبت داده شده با اغراقی عمیق تر و لفظی بیشتر .

یکی دیگر از موجبات اشکال فهم شعر حافظ بکار بردن کنایه است ، البته سعدی نیز کنایه بکار برده ولی نه باندازه حافظ و غالباً کنایه‌های سعدی بواسطه وجود قرینه فهمش آسان است . مانند این شعر :

من نه بوقت خویشتن پیرو شکسته بوده‌ام

موی سپید می کند چشم سیاه اکد شان

که «موی سپید کردن» کنایه از پیر کردن است و قرینه آن در مصراع اول موجود است . اما حافظ کنایه‌هایی آورده که باید خواننده به آنها آشنا باشد تا معنی آنرا درک کند :

مانند اشعار زیر:

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب

کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

زهدرندان نو آموخته راهی بدهی است

من که بدنام جهسام چه صلاح اندیشم

دلم از وحشت زندان سکنند بگرفت

بار بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

«سیه کاسه» در شعر اول کنایه از آدم خسیس و بددل است و «راهی بده بودن»

در شعر دوم کنایه از معقول بودن در شعر سوم مراد از زندان سکنند، دژیزد.

مقصود از «ملک سلیمان» شهر شیراز است که تا خواننده این کنایات را نداند معنی شعر حافظ را نمی فهمد.

۲- انتخاب اصلح - مقصود از انتخاب اصلح این است که شاعر کلماتی

را بکار برد که نتوان آنها را عوض کرد و سعدی و حافظ هر دو در این کار استادند

عیناً مانند جواهر ساز قابلی که میدانند هر جواهر را در کجا کار بگذارند تا زیباتر شود. مثلاً این شعر سعدی:

ما در خلوت بروی غیر به بستیم

از همه باز آمدیم و با تو نشستیم

که هیچ کلمه‌ای از قبل «الفت» - «عشرت» و امثال این‌ها نمیتواند جای

کلمه «خلوت» را پر کنند.

یا در این شعر حافظ:

چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مست را

که کس مرغان و حشی را از این خوشتر نمیگیرد

در شعر فوق کلمه «خوشتر» را نمیتوان با «بهتر» عوض کرد یکی از جهت

تناسب لفظی آن با «خوش» که در مصرع اول آمده و دیگر از جنبه معنوی که هر

بهتری خوشتر نیست ولی هر خوشتری بهتر است.

۳- بکار بردن کلمه در معنی صحیح - لابد از این عنوان خواننده عزیز

تعجب خواهد کرد که خدا نخواستہ سعدی یا حافظ لغت نمی‌دانستند که کلمه را در معنی غیر صحیح بکار برند ولی متأسفانه این تسامح در چند مورد از اشعار سعدی دیده میشود. مثلاً این شعر:

هفغان که خدمت بت می‌کنند در فر خار

ندیده اند مگر دلبران بت رو را
که «مغ» خدمتگزار بت معرفی شده در صورتی که مغ روحانی زردشتی و اهورا مزدا پرست است، یا این شعر:

گر به مسجد روم ابروی تو محراب منست

ور در آتشکده زلف تو چلیپا دارم

که باز در اینجا آتشکده که عبادتگاه زردشتیان است محل صلیب معرفی شده، اما در شعر حافظ کمتر باین قبیل موارد بر میخوریم.

۴- صنایع معنوی - قسمتی از صنایع معنوی قبلاً ذکر شد و سایر محسنات شعری از قبیل: براعة الاستهلال - سیاقه الاعداد - تقسیم - جمع - تفریق - تنسیق الصفات - تجاهل العارف - قلب مطلب - مدح موجه - حسن مطلع - حسن تخلص - و حسن مقطع و غیره در شعر سعدی و حافظ دیده می‌شود و تا جایی که بنده مطالعه کرده‌ام در صنایع زیر حظ حافظ بیشتر از سعدی است:

تضاد و طباق: که کلمات ضد هم را یکجا جمع کنند.
مانند اشعار زیر:

درخت دوستی نشان که کام دل بیار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بسی شمار آرد

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع

بحکم آنکه چو شد هرس سر و شی آمد

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است

بیار باده که ایام عمر بسر باد است

مراعات نظیر که کلمات متناسب با هم آورده شود.

مانند شعر ذیل:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
 یسادم از گشته خویش آمد و هنگام درو
 التفات - که از غیبت بخطاب یا بر عکس التفات شود .
 مانند این شعر که از غیبت بخطاب التفات شده:
 عید است و موسم گل و یاران در انتظار

ساقی بروی شاه به بین ماه و می بیار !
 حسن طلب که شاعر چیز را با بیانی موجه و زیبا طلب کند ، مانند
 شعر زیر :

رسید مزده که آمد بهار و سیزه دمید
 وظیفه گر برسد مصرفش گلست و نیبد
 تهکم که ذم در صورت مدح است همچون شعر ذیل که حافظ در لباس مدح
 بدم طرف پرداخته :
 آنانکه خاک را بنظر کمیها کنند
 آیا بود که گوشه چشمی بما کنند ؟

بدلیل شعر بعد که میگوید:
 دردم نهفته به ز طیبیان مدعی
 باشد که از خزانه غیبش دوا کنند
 ارسال مثل که شاید مطلبی را در مصراع اول بیان کند و در مصراع
 دوم برای آن مثل بیاورد.

ارسال مثل از مشخصات سبک معروف بهندی است که از زمان حافظ کم کم
 در شعر معمول شده چنانکه گوید:
 تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

گوش نامحرم نباشد جای پیام سروش
 سؤال و جواب که شاعر در شعر به سؤال و جواب پردازد مانند

اشعار زیر:

گفتم غم تو دارم : گفتا غمت سر آید!

گفتم که ماه من شو ! گفتا گریب آید!

گفتم ز مهر و روزان رسم وفا بیاموز !

گفتا ز خوب رویان این کار کمتر آید !

چهارم از لحاظ شیوه بیان یا لحن - سعدی که یکی از استادان بزرگ حکمت عملی و اخلاق بشمار می رود طبعاً در گفتار خود نیز مانند یک معلم اخلاق وزین و جدیست بهمین جهت در غزلهای او شوخ طبعی و طنز بچشم نمیخورد ولی در بعضی غزلهای عاشقانه اوسوز و حال مخصوص دیده میشود . مثلاً این غزل :

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

علی الصباح قیامت که سر ز خاک بسر آرم

بجستجوی تو خیزم بگفتگوی تو باشم

می ظهور نوشم ز دست ساقی رضوان

مرا بیاده چه حاجت که مست روی تو باشم

تا آخر ..

حافظ نیز غزلهای عاشقانه سوزناکی دارد ولی حتماً باید اذعان کنیم که در این مرحله بیای سعدی نمیرسد - مثلاً غزل زیر از غزلهای خوب عاشقانه حافظ است :

زلف بر باد مده تاندهی بسر بادم

نماز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم

می مخور باد گران تا نخورم خون جگر

سر مکش تا نکشد سر بفلک فریادم

شهره شهرمشو تا ننههم سر در کوه

شور شیرین منما تا نکنی فرهادم

اساساً باید گفت سعدی در شرح ماجراهای عاشقانه گوی سبقت را از

همگان برده ولی از این قسمت که بگذریم نکته قابل ذکر این است که حافظ نیز لحنی مخصوص بخود دارد که نظیر آن در غزلهای سعدی بچشم نمیخورد و این لحن برمبنای سه خصوصیت زیرمبتنی است :

(۱) - صداقت در گفتار - و بی‌پروائی در اظهار عقیده مثلاً سعدی وقتی میخواهد از علاقه خود بمن و معشوق سخن گوید ابتدا بچند عیب آن توجه دارد و میگوید:

بر من این عیب قدیم است و بدرمی نرود

که مرا بی می و معشوق بزمی نرود
ولی حافظ -- نه تنها آنرا عیب نمیداند بلکه بآن افتخار میکند و میگوید :

گل در بر و می در کف و معشون بگامست

سلطان جهانم بچنین روز غلامست
و ملاحظه میشود که تا چه حد صراحت بیان و بی‌پروائی در اظهار عقیده دارد در حالیکه سعدی در اظهار عقیده پروا دارد و آنرا در لافافه بیان می‌پیچد .
(۲) - توانائی عجیب او در اظهار شوق و شوریدگی تا جائیکه خواننده را تحت تأثیر قرار میدهد . مثلاً این غزل :

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرح نـ و در اندازیم

اگرغم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم

که تا آخر پراز احساس و شور و ذوق و حالست و انسانرا بوجود و امیدارد
(۳) - سوخ طبیعی و لحن طنز آمیز نیز یکی از مختصات غزلهای حافظ است که انتقاد را با لحن شوخی و طنز میآمیزد و در عین حال جانب نساکت را نیز رعایت میکند، مثلاً اشعار زیر:

زاهد خام که انکار می و جام کند

بخته گردد چو نظر بر می خام اندازد

یا :

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
که می حرام ولی به زمال اوقاف است

یا :

زکوی میکده دوشش بدوش می بردند
امام شهر که سجاده میکشید بدوش

یا :

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش بساد

یا :

ناصر بطن گفت که رو ترك عشق کن
محتاج جنگ نیست برادر نمیکشم
و از این قبیل که در سراسر دیوان حافظ نظائر بسیار دارد و ما بهمین چند
نمونه اکتفا کردیم .

پنجم - مضمون - غزلهای سعدی شامل مضامین عاشقانه و وصف روز و اداع
و ایام وصال و وصف خط و خال معشوق، وصف درویشی و سپیروسلوک، وصف بهار و
بزم طرب و می و معشوق و یا شرح ماجراهای عشقی، مضامین اخلاقی شامل بند و
اندرز و توجه به بی اعتباری دنیا و عدم اعتماد بر روزگار و بعضی مضامین عرفانی
و امثال اینها است .

اما حافظ علاوه بر این مضامین مضمونهای دیگری در شعر خود آورده
که اهم آنها عبارتست از مطالب فلسفی و عرفانی مخصوص بخود او، وصف حال
خود که حاکی از شوریدگی و شیدائی او است که برای جستجوی حقیقت چهل
سال رنج میبرد ، بدرس و بحث و حفظ قرآن و دعای شب و ورد سحری میبرد . و
چون نتیجه ای نمیبرد در دریای حسرت از بیم موج و گرداب هایل بخود می لرزد
ناگاه فیض روح القدس مدد میفرماید و بخوابات معان راه پیدا میکند در اینجا شبی پیر
گلرنگ باو میگوید که حقیقت جز عشق چیزی نیست و طفیل هستی عشقتند

آدمی و پری ارادتى بنما تا سعادتى بهرى در نتیجه حافظ آيئنه دلرا پاك ميكند و دريك شب قدر آب حیات مينوشد و از غصه نجات ميباشد. در رؤیای شاعرانه خود فرو ميرود ملايكرامى بيند که در ميخانه عشق را ميكوبند و گل آدم به پيمانه عشق ميزند و حوربان رقص کنان ساغر سکرانه ميزند و باريرا که آسمان از حمل آن عاجز است بدوش او مى نهند، هفتاد و دو ملت را مى بيند که چون از درك حقيقت عاجزند با فسانه پرداخته با يکديگر مى جنگند فریاد ميزند که ای بيخبران همه کس طالب يارند چه شيار و چه مست - همه جا خانه عشق است چه مسجد چه، کنشت - از در دوستى در آيئد که آسایش دو گيئتى تفسير اين دو حرف است يادوستان مروت ياد دشمنان مدارا عشق با و دل روشن بخشیده تا همه جا و همه چيز را زيبا به بيند و هر وقت خوش که دست دهد مفتهم شمارد و از صفای بهار لذت برد و بر لب جوى نشيند و گذر عمر ببيند، نشيد عشق خواند و بهاشقى و رندى و نظر بازى افتخار کند بطرب نشيند و در پياله عکس رخ يار بيند، و در عين حال بزاهدان خشك و صوفيان حقه باز و منعمان خود پسند که بفکر حال ضعيفان نيستند بتازد و از اوضاع زمان که طوق زرین بر گردن خران افکنده و از پسران که بدخواه پدر و مادرند گله مند است، طرفدار عيش و مستى است و بنظر او جهان يکسر بيك لحظه باغم بسر بردن نمايارد، روان خود را رشحهای از فيض ابدیت ميداند و بهمين جهت خدا را در خود جستجو ميكند و از اينکه سالها گوهر يكتائى عشق را که از صدف کون و مکان بيرون است از گمشدگان لب دريا طلب ميکرده متأسف است و کسانيرا که زنده بعشق نيستند مرده ميداند و سرش عالم غيب باو مژده داده که ای بلند نظر شاه باز سدره نشين نشيمن تو نه اين کنج محنت آباد است!

از اينرو مرگ در نظر او حيات جاودانى است و آرزو ميكند که هر چه زود تر غبار تن را که حجاب چهره جان اوست از ميان بردارد و با بديت پيوند تا زنده جاويد شود که هرگز نميرد آنکه دلش زنده شد بعشق اگر سر عهد از لرا از او پيرسى خواهد گفت :

گفتی ز سر عهد ازل نکته ای بگویی
 آنکه بگویمت که دو پیمانہ در کشم
 من آدم بهشتیم اما در این سفر
 حالی اسیر عشق جـوانان مهوشم
 این بود شمه ای از مضامین شعر حافظ که از حیث تنوع و زیبایی نظیر
 ندارد و شاید یکی از علل توجه همگان بحافظ همین مضامین متنوع باشد که
 هر کسیرا بنوعی بخود مشغول میسازد مخصوصاً در بیان او بارقه ای از الهام
 می درخشد و سخن او لطفی آسمانی دارد که قابل درک است ولی بوصف در نیاید
 شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است. آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش.



بیت زرین مطالعات فریبگی

در سنه ۲۷۶ عمرولیت صفاری بجهت معتضد از خراسان تحفه و هدایای
 فرستاد از آنجمله بتی بود زرین که چهار دست داشت و دو گوشواره مرصع در
 گوش و آن بت را بر گاو زرین بسته که قامت آن گاو برابر شتر جمازه بود
 آن صورت را معتضد فرمود تا در جانب شرقی بغداد در جایی که نخبه می
 نشیند سه شبانه روز نگاه دارند تا تمامی خلایق مشاهده نمایند بعد از آن
 بخرانه بردند .

« نقل از مجموعه خطی کتابخانه مجلس »